

گفت‌وگو با کارگردان گروه زینگار و در جشنواره آوینیون



استانبول ترکیه بود. باتو تابه زبان ایتالیایی به معنی جوک است. وقتی اجرای این نمایش را می‌بینید که در فضایی همچون سیرک اجرا می‌شود و ریتم آن شما را به‌عنوان تماشاگر همیشه در اوج هیجان تکه می‌دارد. همواره از خود این سؤال را می‌پرسی که آیا همه این‌ها «واقعی» است؟

ویژگی‌های مهم نمایش‌های بار تاباز خلق تصاویر ناب، ریتم جذاب، ایجاد تصاویر بکر و دست‌نیافتنی‌ست. و اجرای هنرهای بازیگری که معلوم است با سرینات فراوان گروه با اسب‌های شان به‌دست آمده است.

آن‌چه که می‌خوانید مصاحبه‌ای است درباره این نمایش و بخشی از تفکرات رهبر گروه زینگار.

کیومرث سردادی

ژرژ شکار علوم انسانی در شک برانگیز است

قدرت تخیل، احساس و انرژی بی‌پایان و درک عمیق او از نمایش را بیان می‌کند. خودش در همین مصاحبه که به‌خاطر اجرای نمایش باتو تادر افتتاحیه جشنواره تئاتر آوینیون در سال ۲۰۰۶ انجام شده است می‌گوید: وقتی فردی خودش را وقف هنر و اسب‌هایش می‌کند، آن‌گاه می‌تواند احساس جهانی بودن خلق کند.

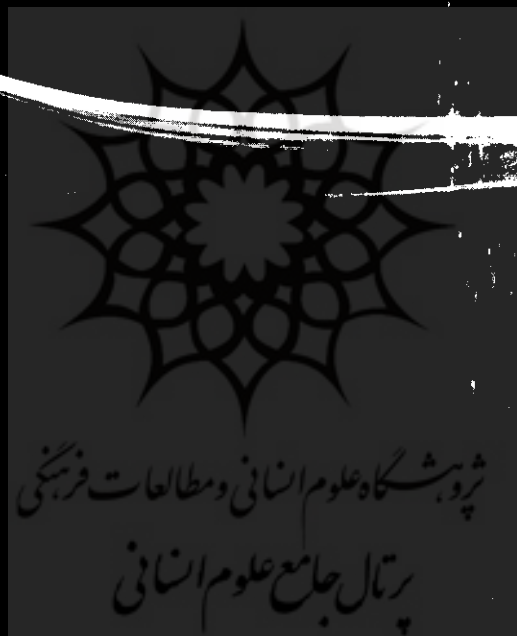
به‌نظر من او با تورهای فراوانی که برای گروه و نمایش‌هایش در اروپا گذاشته، توانسته این نکته مهم را ثابت کند.

نمایش باتو تادر سال ۲۰۰۶ در افتتاحیه جشنواره آوینیون اجرا شد و بعد از آن تورهای زیادی در فرانسه و اروپا به راه انداخت و آخرین اجرای این نمایش در

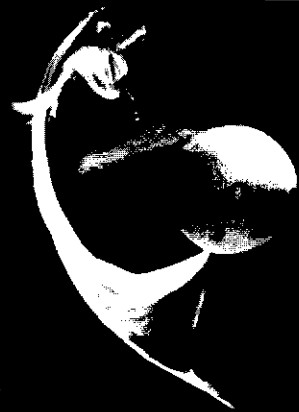
«بار تاباز» نامی است

که با خود خیال و تخیل، آزادی و رها بودن را به همراه می‌آورد. شاید این بدان دلیل است که او همیشه با اسب‌هاست و اسب نقش کلیدی و مهمی چه به‌لحاظ شکلی و چه به‌لحاظ مفهومی در نمایش‌هایی که او اجرا کرده است، دارد. او و گروه مشهورش زینگار از سال ۱۹۸۴ در فرانسه شروع به فعالیت جدی و رسمی کرده‌اند و چندین و چندبار در جشنواره بزرگ و مشهور آوینیون شرکت کرده و گاه با اجرای نمایش او این جشنواره افتتاح شده است. و نمایش‌های او که به شدت

وقتی می توانی جهانی شوی که
خودت را وقف هنرت کنی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





سال جامع علوم اسلامی

در نمایش‌های قبلی تا آن‌جا که ممکن بود به دنبال جنبه‌های آئینی بودیم. به نظر می‌رسد این چرخه کاری بعد از نمایش **لانگوتا** و **اسب‌های باد** پایان گرفت. بنابراین احساس کردم لازم است جهت‌گیری‌ام را قدری عوض کنم و در ضمن از روش کاری‌ام در این سال‌ها فاصله بگیرم. من همیشه به روش شهودی عمل کرده‌ام. ابتدا می‌خواستم اسم این نمایش را «بی‌خانمان» یا «بی‌مزار» بگذارم و برگردم به خود ماهیت گروه، ولی نتوانستم این نمایش چیزی نبود مگر تصویری از موسیقی «کولی‌های اروپای شرقی».

این موسیقی عامه‌پسند مناطق بوهم و مجارستان است، که از قرن هفدهم به بعد رایج شده و به همین دلیل گاهی به اشتباه موسیقی مجارستانی را موسیقی کولی‌ها می‌خوانند.

هم هنرمندانه، ما مجبوریم آثاری خلق کنیم که از نظر کیفی سطح بالایی داشته باشد، چراکه روزبه‌روز جلب توجه مخاطبان و تأثیر بر روی آن‌ها سخت و سخت‌تر می‌شود. من برخلاف سایر متدها قبل از این‌که حتی نمایش را در ذهنم طراحی کنم، ابتدا موسیقی‌اش را انتخاب می‌کنم. چراکه اعتقاد دارم موسیقی فضا، میزانشن و تصاویر نمایش را به همراه خود می‌آورد.

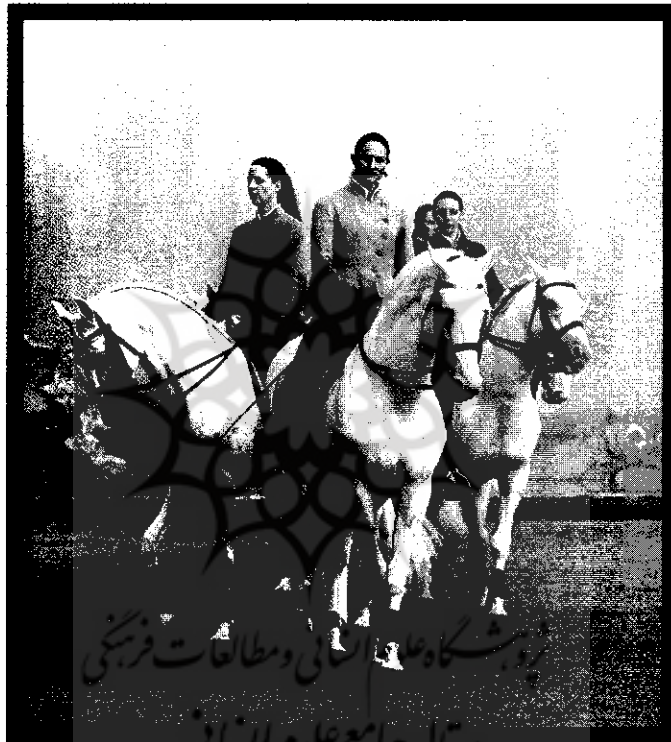
برای نمایش **باتوتا** هم همین اتفاق افتاد، سال پیش به رومانی رفتم تا شخصاً آهنگسازان و نوازندگان آن‌جا را ببینم و آن‌ها را برای نمایش انتخاب کنم.

این نمایش قالب خود را از چه روشی می‌گیرد؟

نمایش‌های تان متعلق به زمان و مکانی به خصوص نیست، یعنی به نظرم تماشاگر از هر قوم یا نژادی که باشد به راحتی می‌تواند با نمایش‌های تان ارتباط برقرار کند. واقعا چه چیزی باعث شده که گروه زینگارو شهرتی جهانی پیدا کند؟

جریان و روند کار همیشه یک‌جور است. کار ما همیشه با موسیقی شروع می‌شود. راستش من هرگز دنبال متد یا روش خاص و عجیبی نبوده‌ام. چون اعتقاد دارم که نیازها و ضرورت‌های زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، روش را تعیین می‌کند. فکر می‌کنم یکی از ویژگی‌های خاص، مهم و نقطه‌قوت گروه زینگارو، توانایی‌اش در پذیرش و درک فرهنگ‌ها و ادیان دیگر است. چون در نمایش مشارکت می‌کنند که هم انسانی باشد و

موسیقی نمایش
 ما از ترانه‌ها و
 آهنگ‌های نابایی
 است که در جریان
 آن نوازندگان خود را
 به خطر می‌اندازند.
 بدین ترتیب که
 فی‌البداهه می‌نوازند
 و با مهارتی که دارند
 با هم مواجه می‌شوند
 و جواب یکدیگر را
 می‌دهند. در این
 مسیر امیالی پیدا
 می‌شود که در مسیر
 حرکت نمایش راهی
 برای برقراری ارتباط
 متفاوت با تماشاگران
 ایجاد می‌کند.



کار ما همیشه با
 موسیقی شروع
 می‌شود. راستش
 من هرگز دنبال
 متد یا روش خاص
 و عجیبی نبوده‌ام.
 چون اعتقاد دارم که
 نیازها و ضرورت‌های
 زمانه‌ای که در آن
 زندگی می‌کنیم،
 روش را تعیین
 می‌کند. فکر می‌کنم
 یکی از ویژگی‌های
 خاص، مهم و
 نقطه‌قوت گروه
 زینک‌رید، توانایی‌اش
 در پذیرش و درک
 فرهنگ‌ها و ادیان
 دیگر است.

سرعت و رقص را در چهارچوب نمایش خلق کرد.
 به نظرم موسیقی پل ارتباطی مناسبی است چراکه
 با این مفاهیم مختلف ارتباط آشکار و واضح دارد.
 موسیقی نمایش ما از ترانه‌ها و آهنگ‌های نابایی
 است که در جریان آن نوازندگان خود را به خطر
 می‌اندازند، بدین ترتیب که فی‌البداهه می‌نوازند
 و با مهارتی که دارند با هم مواجه می‌شوند و
 جواب یکدیگر را می‌دهند. در این مسیر امیالی
 پیدا می‌شود که در مسیر حرکت نمایش راهی
 برای برقراری ارتباط متفاوت با تماشاگران ایجاد
 می‌کند، چراکه در نمایش پاتوقا هرگز از «حس»
 استفاده نمی‌شود. ما در واقع یک نمایش «خیابانی»
 اجرا می‌کنیم، زیرا نمایش خیابانی مترادف است
 با جشن، و تمام جنبه‌های زندگی و آئین‌ها را
 همراه با وقایعی همچون تولد، ازدواج و مرگ

در این کار، آزادی، سکوت و دیده‌نشدن کارگردانی
 از چیزهایی بود که مرا به خلق این اثر نمایشی
 ترغیب می‌کرد. هنگام پرسش در مورد ماهیت
 آن آزادی، پارامترهای مختلفی نمایان شدند، از
 جمله پارامتر خطر. هیچ آزادی بدون خطر وجود
 ندارد. آزادی وقتی واقعی است که ندانیم فردا چه
 چیزی ما را خواهد ترساند. این برداشت و مفهوم
 خطر بدین ترتیب مفهوم سرعت را برای ما آشکار
 کرده. نوع سرعتی که در اسب‌سواری سریع اتفاق
 می‌افتد. در واقع همان سرعت اسب‌سواری در رقص
 «گالوپ». ایده خلق نمایشی که خود را کاملاً وقف
 این کار کند، از همین جانشآت می‌گیرد. روش
 کار من اول از موسیقی نشآت گرفته و سپس از
 اندیشه‌ای که بناسست به‌وسیله تکنیک، آن را آشکار
 کنم. چه‌طور می‌توان عناصری از قبیل آزادی، خطر،

در تئاتر گهگاه نمایش‌نامه‌ها و نمایش‌ها به دلایل
 مختلف دوباره و دوباره اجرا می‌شوند، اما در کارهای
 ما چنین چیزی غیرممکن است. ما هرگز نمی‌توانیم
 رویای ممنوعه^۲ یا اپرای اسپی^۱ را دوباره خلق
 کنیم. برای این که این نمایش‌ها کاملاً کاری ویژه با
 شخصیت‌ها و اسب‌هایی خاص بودند. حتی به‌لحاظ
 فنی هم نمی‌توانم تصور کنم که روزی دوباره آن‌ها
 را کارگردانی کنم. شاید به همین دلیل است که
 حتماً در هنگام اجرای نمایش‌ها از آن‌ها فیلم
 می‌گیرم تا حداقل از آن‌ها ردی بماند. این تصور
 ناپایداری با زینگازو همیشه همراه است و نیز با
 نوعی از روح و روان که به‌وضوح به روح و روان
 موسیقی نزدیک است. شاید برای همین است که
 همه ما همواره به این می‌اندیشیم که گروه ما در
 یک دوره زودگذر و ناپایدار قرار دارد.



چیزی را که برای اولین بار می بینم بیش تر از چیزی که همواره می بینم و یا به نمایش می گذارم، دوست دارم. به همین جهت است که دوباره اجرا کردن این اثر، نشان دادن اش و سهیم شدن اش با دیگران برای من نسبتاً مشکل است. هنگام خلق این اثر حضور یک نگاه سوم احساس می شود. دیده شدن باعث می شود روش «بودن» تغییر کند.

این اثر که تلاشی است برای خلق آن لحظات با همان کیفیت، در نگاه دیگران تنها یک همراهی موسیقایی ساده است. آن هم برای این که تماشاگر بتواند خود را در این نزدیکی و انس، قرار دهد تا بتواند چیزی را که معمولاً برای دیده شدن خلق نمی شود، دزدکی بنگرد حتی اگر این کار آغاز واقعی روشی باشد که به بیننده ختم می شود. خودم تصمیم گرفته ام که این کار را هنگام طلوع آفتاب انجام دهم چراکه این لحظه ایست که جسم و روح بیش ترین نزدیکی را به هم دارند تا همه چیز را عمیقاً بشنوند و درک کنند. ▶

1. Loungta
2. Zigane
3. Chimère
4. L'opera Equèstre

روزها اجرا کردید، این نمایش چه ویژگی های جدیدی دارد و چرا همچون نامش در طلوع آفتاب به اجرا درآمد؟

اوج احساس خوشبختی و خوشحالی در زندگی را وقتی تجربه می کنم که با اسب هایم مشغول کار و تمرین هستم. این که بتوانم هر روز با آن ها تمرین کنم و صبح ها از شش تا نه صبح کنار آن ها بروم و در حسی شگفت انگیز فرو روم، و آن گوش کردن به صدای اسب هاست. لحظاتی مملو از شور و شغف که دیگر تکرار نمی شود. به عنوان مفسر به دنبال لحظاتی برای ایجاد ارتباط با اسب ها هستم. مایلیم نشان دهم چگونه است که وقتی فردی خودش را وقف کارش، هنرش و شنیدن صدای اسبش می کند، درست مثل موسیقی دانی که با سازش ارتباط برقرار می کند، می تواند یک احساس جهانی خلق کند، بدون این که لازم باشد فرد دوباره آن لحظه را بازی کند. واقعاً دوست ندارم آثارم را دوباره اجرا کنم.

نشان می دهد. آن چه که در نمایش با توتا توجه مرا جلب می کند، این است که آغازش برخورد غیرمنتظره دو گروه موسیقی با نمایش های خیابانی و مجموعه طناب هاست. از آن گذشته در با توتا زمان به گونه دیگری کار شده. جالب است بدانید یکی از شرط بندی های این پروژه این است که ریتم بدون توقف اوج بگیرد و نکته جالب توجه تر این است که این اتفاق افتاد و من شرط را بردم. البته باید بگویم که اغلب در نمایش هایم لحظات آرام و تفکر برانگیز خلق کرده ام، اما در مورد با توتا روند نمایش هیچ توقفی ندارد. تن صداها بالاست و این همه با نشاط و ناآرامی بازیگران همراه است. واقعاً من نیستم که کار را هدایت می کنم، فقط اشیاء و انرژی هایی را وارد می کنم و بدین ترتیب تصاویری را خلق می کنم و احساس و معنا و فضای خاصی را ایجاد می کنم.

شما نمایش طلوع آفتاب را نیز در این



اوج احساس
خوشبختی و
خوشحالی در زندگی
را وقتی تجربه می‌کنم
که با اسب‌هایم
مشغول کار و تمرین
هستم. این‌که بتوانم
هر روز با آن‌ها تمرین
کنم و صبح‌ها از شش
تا نه صبح کنار آن‌ها
بروم و در حسی
شگفت‌انگیز فرو روم.